

ترجمه متن کامل رساله حقوق

امام سجاد علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام فرمودند:

بدان خدایت رحمت کناد که خدا را بر تو حقوقی است که تو را در هر جنبش و آرامش و هر جا باشی فرا گرفته اند، و در هر اندامی بچرخانی و هر ابزاری بگردانی، بعضی از حقوق بر بعضی بزرگترند بزرگترین حقوقی که خدا بر تو واجب کرده حق او است تبارک و تعالی که آن پایه همه حقوق است و همه از آن بازگرفته شوند، آنگاه واجب نموده برای تو بر عهده تو از سر تا قدمت با اعضای مختلف حقوقی را برای دیده ات بر تو حقی است و برای گوشت بر تو حقی است زبانت بتو حق دارد و دست بتو حق دارد و پایت بتو حق دارد و شکمت بتو حق دارد و فرجت بتو حق دارد، این هفت عضو تو است که با آنها کار کنی.

سپس خدا عز و جل حقی هم برای هر کار تو بر تو قرار داده، نمازت بر تو حقی دارد و روزه ات بر تو حقی دارد و زکات بر تو حقی دارد و قربانیت بر تو حقی دارد و کارهایت بر تو حقی دارند.

سپس دایره حق از تو بدیگران رسد که بر تو حق واجب دارند، و واجبترین همه این حقوق بر تو حق پیشوایان تو است و سپس حقوق رعیت و سپس حقوق خویشان. اینها حقوقی است و حقوقی هم از آنها منشعب گردد، و حق پیشوایان که بر تو است سه گونه است واجب ترشان حق سلطانست که تدبیر کار تو بدست اوست سپس حق آموزگار و سپس حق آقائی که مالک تو است، هر تدبیرکننده و سرپرستی پیشوا است حقوق زیر دست هم بر سه گونه است حق زیر دست حکومت تو و سپس حق شاگرد و دانشجوی تو زیرا نادان زیر دست و رعیت دانا است، و حق زیر دستی که صاحب اختیار او هستی مانند زوجه و مملوک و حقوق خویشان فراوانست و پیوسته باندازه پیوست رحم در خویشی، واجبتر همه بر تو حق مادر تو است و سپس حق پدر تو و سپس حق فرزندان، سپس حق برادرت، سپس بترتیب هر خویشی که نزدیکتر است، سپس حق آزادکننده و ولی نعمت تو، سپس حق آزاد شده ات که ولی نعمت

اوئی، سپس حق هر که بتو احسان کرده، سپس حق اذان گوی نمازت، سپس حق پیشنمازت، سپس حق همنشین تو، سپس حق همسایه ات، سپس حق شریکت سپس حق مالت، سپس حق بدهکارت، سپس حق بستانکارت، سپس حق رفیق معاشرت، سپس حق مدعی بر تو، سپس حق کسی که باو ادعا داری، سپس حق مشورت کن با تو، سپس حق آنکه با او مشورت کنی

سپس حق اندرزجویت، سپس حق بزرگتر از تو، سپس حق خردسال تر از تو، سپس حق سائل از تو، سپس حق کسی که از او سؤال کنی، سپس حق کسی که بتو بدی کرده بگفته یا کرده یا بشادی کردن بر علیه تو بگفتار یا کردار بتعمد یا غیر تعمد، سپس حق همه همکیشان، سپس حق کفار ذمی، سپس حقوقی که در تغییر احوال و باسباب پدید آیند، خوشا بر کسی که خدایش یاری دهد تا هر حقی بر او واجب کرده اداء کند و او را توفیق دهد و نگهدارد.

۱- اما حق بزرگتر خدا اینست که او را بپرستی و چیزی را شریکش ندانی، و چون از روی اخلاص این کار را کردی خدا در عهده گرفته که کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند و آنچه از آن بخواهی برایت نگهدارد.

۲- حق خودت بر تو اینست که کاملاً او را در طاعت خدا بگماری، بزبان حقش را پردازی و بگوش حقش را پردازی و بچشم حقش را پردازی و بدست خود حقش را پردازی و بیایت حقش را پردازی و حق شکمت را پردازی و حق فرجت را پردازی، و از خدا در این کار یاری جوئی.

۳- حق زبانت اینست که آن را از دشنام ارجمندتر بدانی و بسخن خوب عادتش بدهی و مؤدبش داری و آن را در کام داری مگر در محل حاجت و برای سود دین و دنیا و آن را از پرگوئی و یاوه سرائی کم فائده که ایمنی از زیانش نیست و در آمدش کم است معاف داری، زبان گواه خرد و دلیل بر آن شمرده شود و آراستگی مرد بزیور عقل خوش‌زبانی او است، و هیچ جنبش و توانائی نیست جز باو.

۴- حق گوش پاک داشتن او است از اینکه راه دلت باشد مگر برای خبر خوبی که در دلت خیر پدید کند یا خلق کریمت نصیب کند زیرا گوش دروازه دل است هر نوع معنی خوب یا بدی را بآن میرساند. و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

۵- و اما حق چشمت اینست که از هر چه روا نیست آن را بیوشانی و مبتدلش نسازی مگر برای محل عبرت آوری که از آن بینا شوی یا دانشی بدست آوری زیرا دیده وسیله عبرتست.

۶- و اما حق دو پایت اینست که با آنها بجائی که روا نیست نیروی و آنها را براهی که باعث سبکی راهرو است نکشانی زیرا آنها تو را حمل میکنند و تو را براه دین میبرند و پیش میاندازند و لا قوة الا بالله.

۷- و اما حق دست تو اینست که آن را بنا روا دراز نکنی تا بدست اندازی بدان گرفتار عقوبت آخرت خدا شوی و گرفتار سرزنش مردم در دنیا و آن را از کاری که بتو واجب کرده نبندی ولی آن را

احترام کنی باینکه از محرمات بسیارش ببندی و بسیاری از آنچه هم که بر او واجب نیست بکار اندازی و چون دست تو در این دنیا از حرام باز ایستاد و خود را شریف داشت یا با عقل و شرافت بکار رفت در آخرت ثواب خوب دارد.

۸- و اما حق شکمت اینست که آن را ظرف کم و یا بیش از حرام نکنی و از حلال هم باندازه اش بدهی و از حد تقویت بحد شکمخوارگی و بیمرودی نرسانی، و هرگاه گرفتار گرسنگی و تشنگی شد او را ضبط کنی زیرا سیری بی اندازه شکم را بیاشوبد و کسالت آورد که مایه باز ماندن و دور شدن از هر کار نیک و ارجمند است، و نوشابه ای که صاحبش را مست سازد مایه سبکسری و نادانی کردن و بیمرودی است.

۹- و اما حق فرجت نگهداری آنست از آنچه حلال نیست برایت و کمک گرفتن بر آنست بچشم پوشی از نامحرم. زیرا که آن بهتر یاور است، و نیز با بسیار یاد مرگ کردن و خود را تهدید نمودن از خوف خدا، و از خدا است عصمت و تأیید و جنبش و توانی نیست جز باو.

۱۰- و اما حق نماز اینست که بدانی نماز ورود بدرگاه خدا است و تو در نماز برابر خدا میایستی و چون بدین عقیده مند باشی شایسته است که چون بنده ذلیل در نماز بایستی که راغب و راهب و خائف و امیدوار و گدا و زاری کن است و آنچه که برابرش ایستاده بوسیله آرامی و سربزیری و خشوع اعضاء و فروتنی تعظیم میکند و از دل بخوبی با او راز میگوید و میخواهد که گردن او را از زیر بار خطاها که تو را فرا گرفتند و گناهانی که بپرتگاه نابودیت کشاند آزاد کند، و لا قوة الا بالله.

۱۱- و اما حق روزه آنست که بدانی روزه پرده ایست که خدا بر زبان و گوش و چشم و فرج و شکمت افکند تا تو را از آتش دوزخ حفظ کند و همچنین در حدیث آمده که «روزه سپریست از دوزخ» و اگر اعضایت در پس پرده آن آرامند امیدواری که محفوظ شوی و اگر بگذاری در پرده خود پریشانی کنند و اطراف آن را بکنار زنی و بدان جا که نباید سرکشی نگاه شهوت خیز و پیروی خارج از حد خودداری داشته باشی در امان نیستی که پرده دریده شود و از آن بدر شوی. و لا قوة الا بالله.

۱۲- و اما حق صدقه اینست که بدانی این صدقه پس انداز تو است نزد پروردگارت و امانت بی نیاز از گواه تو است و چون بدین عقیده مند شوی بدان چه در نهانی بسیاری بیشتر اعتماد داری تا بآنچه آشکار باشد و تو را سزد که بخدا نهانی بسیاری هر چه را خواهی عیان کنی و این راز میان تو و او باشد در هر حال و در آنچه باو سپاری از گواهی گوشها و دیده ها بر علیه او پشتیبانی نخواهی بحساب اینکه باینها بیشتر اعتماد داری نه بحساب اینکه در پرداخت سپرده بخدا اعتماد نداری، سپس بصدقه خود بر احدی منت منه زیرا که آن برای تو است و اگر بدان منت نهی در امان نیستی که بروز همان کسی گرفتار شوی که بدو منت نهادی زیرا این خود دلیل است که تو آن را برای خود نخواستی و اگر برای خود میخواستی بر احدی بدان منت نمینهادی. و لا قوة الا بالله.

۱۳- حق قربانی اینست که با قصد خالص برای پروردگارت باشد و تنها بمنظور رحمت او و قبول او باشد و برای جلب نظر مردم نباشد، و اگر چنین باشی خود فروش و ظاهر ساز نیستی و همانا قصد خدا را داری، و بدان که با آنچه میسور است باید خدا را خواست نه بدان چه دشوار است چنانچه خدا هم بخلق خود تکلیف آسان کرده و تکلیف دشوار نکرده، و همچنین فروتنی برای تو اولی است از خودنمائی و خان منشی زیرا خانها هستند که خود فروشی و پر خرجی میکنند و اما فروتنی و درویش مآبی نه کلفت دارد و نه خرج زیرا موافق سرشت آفرینشند و در طبیعت مخلوقند. و لا قوة الا بالله.

۱۴- و اما حق پیشوای حکومت بر تو اینست که بدانی تو برای او وسیله آزمایش شدی و او هم بتو گرفتار است بخاطر تسلطی که خدایش بتو داده و باید خیرخواه او باشی و با او در نیفتی زیرا که بر تو نفوذ دارد و سبب هلاک خود و اوگردی و خوار شوی و برای او فروتنی و نرمش کن تا آنجا که رضایت او را باندازه ای که زیانش بتو نرسد بدست آری و زیان بدین تو نرسد و در این باره از خدا یاری جوئی و با او مبارزه و عناد نکنی زیرا اگر چنین کردی او را و خود را ناسپاسی کردی و خود را ببیدی کشاندی و او را هم از جهت خود بهلاکت رساندی و تو سزاواری که کمک او شمرده شوی بر ضرر خود و شریک او باشی در هر چه با تو کند، و لا قوة الا بالله.

۱۵- و اما حق پدر علمی تو و استادت تعظیم او و احترام مجلس او است که خوب باو گوش کنی و بدو رو کنی و باو یاری دهی برای خودت تا آنچه را نیاز داری بتو بیاموزد باینکه عقل خود را خاص او سازی و فهم و هوش را باو پردازی و دل خود را بدو دهی و خوب چشمت را باو اندازی بسبب ترك لذات و صرف نظر نمودن و کم کردن از شهوات. و بدان که این که در هر چه بتو آموزد باید رسول او باشی و آن را بنادانان برسانی و بر تو لازم است که این رسالت را بخوبی از طرف او ادا کنی و در ادایش خیانت نورزی و خوب بآن پردازی که عهده دار هستی، و لا حول و لا قوة الا بالله.

۱۶- و اما حق مالک تو بمانند حق همان پیشوای حکومت تو است جز اینکه مالک اختیار بیشتری نسبت بتو دارد و طاعت آقای مالک در هر کم و بیش بر تو لازمست مگر اینکه بخواهد تو را از حق واجب خدا بیرون برد و میان تو و حق خدا و حقوق خلق حایل شود، و چون حق خدا را ادا کنی نوبت حق مالک می شود و باید بدان مشغول باشی، و لا قوة الا بالله.

۱۷- و اما حقوق رعیت تو در حکومت بر آنها اینست که بدانی همانا تو با نیروی فزون خود آنها را زیر رعیت گرفتی و همانا ناتوانی و زبونیشان آنها را رعیت تو کرده پس چه سزاوار است کسی که ضعف و ذلت او ترا بی نیاز ساخته از او که او را رعیت و زیردست تو ساخته و حکم تو را بر او نافذ کرده تا بعزت و نیروی خود در برابر تو نتواند ایستاد و بر آنچه اش از تو بزرگ و ناگوار آید جز [بخدا] بترحم و حمایت و صبر و انتظار یاری نجوید. و چه اندازه برای تو سزاوار است که چون بفهمی چه چیز خدا بتو داده از فزونی این عزت و نیروئی که بوسیله آن غلبه کردی بر دیگران که برای خدا شکر کنی و هر که شکر نعمت خدا کند باو نعمت بیشتری عطا کند و لا قوة

الا بالله.

۱۸- و اما حق زیر دست علمی و شاگردت اینست که بدانی خدا بوسیله علمی که بتو داده و خزانه حکمتی که بتو سپرده تو را سرپرست شاگردانت ساخته و اگر در این سرپرستی که خدایت داده خوب کارکنی و بجای يك خزانه دار مهربان و خیرخواه مولا باشی نسبت ببنده هایش که صابر و خدا خواه است وقتی نیازمندی بیند از اموالی که بدست او است باو بدهد، سرپرست درستی باشی و خادم با ایمانی هستی و گر نه بخدا خائن و بخلقش ظالمی و متعرض سلب او (این نعمت را از تو) و عزتش شده ای.

۱۹- و اما حق زیر دست زناشوئی تو که همسر تو است اینست که بدانی خدا او را آرامش جان و راحت باش توان و انیس و نگهدار تو ساخته و نیز هرکدام از شما زن و شوهر باید بنعمت وجود همسرش حمد کند و بداند که این نعمت خدا است که باو داده، و لازمست که با نعمت خدا خوشرفتاری کند و آن را گرامی دارد و با او بسازد، و گر چه حق تو بر زنت سخت تر و طاعت تو بر او لازمتر است نسبت بهر خواه و نخواه تو تا آنجا که گناه نباشد ولی آن زن هم حق دلنوازی و انس و حفظ مقام آسایش در دامن او را دارد برای کامیابی و لذت جوئی که باید انجام شود و این خود حق بزرگی است. و لا قوة الا بالله.

۲۰- و اما حق زیر دستی که مملوك است اینست که بدانی او هم آفریده پروردگار تو است و گوشت و خون تو است و تو اختیار دار او شدی نه اینکه در برابر خدا او را آفریدی و نه اینکه گوش و چشم باو دادی و نه اینکه روزی بخش او هستی، بلکه خدا است که همه اینها را کفایت کرده برای کسی که تو را بر او مسخر ساخته و تو را بر او امین کرده و او را بتو سپرده تا ویرا در باره او مراعات کنی و بروش او باوی رفتار کنی، پس باید از هر چه خود میخوری بدو بخورانی و از هر چه پوشی بدو بپوشانی و باو تکلیف بیش از توان او نکنی و اگرش نخواستی خود را از مسئولیت الهی نسبت باو بیرون بری و با دیگری عوضش کنی و خلق خدا را شکنجه و آزار نکنی، و لا قوة الا بالله.

۲۱- و اما حق مادرت اینست که بدانی او را در درون خود برداشته که احدی احدی را در آنجا راه ندهد، و از میوه دلش بتو خورانیده که احدی از آن بدیگری نخوراند، و او است که تو را با گوشش و چشمش و دستش و پایش و مویش و سراپایش و همه اعضایش نگهداری کرده و بدین فداکاری خرم و شاد و مواظب بوده و هر ناگواری و دردی را و گرانی و غمی را تحمل کرده تا دست قدرت او را از تو دفع نموده و تو را از او بر آورده تو را بروی زمین آورده و باز هم خوش بوده است که تو سیر باشی و او گرسنه و تو جامه پوشی و او برهنه باشد، تو را سیراب کند و خود تشنه بماند، تو را در سایه بدارد و خود زیر آفتاب باشد و با سختی کشیدن تو را بنعمت اندر سازد و با بیخوابی خود تو را بخواب کند، شکمش ظرف وجود تو بوده و دامنش آسایشگاه تو و پستانش مشک آب تو و جانش فدای تو و بخاطر تو و بحساب تو گرم و سرد روزگار را چشیده باین اندازه قدرش بدانی و این را نتوانی جز بیاری توفیق خدا.

۲۲- و أما حق پدرت را باید بدانی که او بن تو است و تو شاخه او هستی و بدانی که اگر او نبود تو نبودی، پس هر زمانی در خود چیزی دیدی که خوست آمد بدان که از پدرت داری و خدا را سپاس گزار و بهمان اندازه شکرکن، و لا قوة الا بالله.

۲۳- و أما حق فرزندات بدان که او از تو است و در این دنیا بتو وابسته است خوب باشد یا بد و تو مسئولی از سرپرستی او با پرورش خوب و رهنمائی او پروردگارش و کمک او بطاعت وی در باره خودت و در باره خودش و بر عمل او ثواب بری و در صورت تقصیر کیفر شوی پس در باره او کاری کن که در دنیا حسن اثر داشته باشد و خود را بآن آراسته کنی و در نزد پروردگارش نسبت باو معذور باشی بسبب سرپرستی خوبی که از او کردی و نتیجه الهی که از او گرفتی، و لا قوة الا بالله.

۲۴- و أما حق برادرت بدان که او دست تو است که با آن کار میکنی و پشت تو است که باو پناه میبری و عزت تو است که باو اعتماد داری و نیروی تو است که با آن یورش بری، مبادا او را ساز و برگ نافرمانی خدا بدانی و نیز وسیله ظلم بحق خدا، و او را در باره خودش یار باش و در برابر دشمنش کمک کار، و میان او و شیاطینش حائل شو و حق اندرز او را بجای آور و باو روکن برای رضای خدا اگر متقاد پروردگارش شد و بخوبی از او پذیرا گردید و گر نه خدا نزد تو مقدم باشد و از اویش گرامیتر بدار.

۲۵- و أما حق آقائی که تو را آزاد کرده اینست که بدانی مالش را در راحت خرج کرده و تو را از خواری بندگی و وحشت آن بعزت آزادی و آرامش آن رسانده و از اسیری ملکیت آزادت کرده و حلقه های بندگی را از تو گشوده و نسیم عزت را برایت پدید آورده و از زندان قهرت بدر آورده و جلو سختی تو را بسته و زبان عدالت را بر تو گشوده و همه دنیا را برایت مباح کرده و تو را مالک خود نموده و از اسارت رها کرده و برای عبادت پروردگار فراغت بخشیده و متحمل کسر مال خود شده، پس بدان که او پس از خویشاوندت از همه مردم بتو نزدیکتر است در زندگی و مرگت و سزاوارترین مردم است بیاری و کمک و همکاری تو در راه خدا، پس تا او را نیازیست خود را بر او مقدم مدار.

۲۶- و أما حق آزاد کرده تو اینست که بدانی خدا تو را حمایت کن و یاور و پناهگاهش ساخته و او را وسیله و واسطه میان خودش و او نموده و سزا است که تو را از دوزخ نجات دهد و این ثواب در آخرت از او برای تو باشد و در دنیا هم میراث او را ببری در صورتی که خویشاوندی ندارد در عوض اینکه مالت را خرج او کردی و بحق او قیام کردی پس از صرف مالت در آزادی او و اگر مراعات او را نکنی بیم آن میرود که میراثش بر تو گوارا نباشد، و لا قوة الا بالله.

۲۷- و أما حق کسی که بتو احسان کرده اینست که او را شکر کنی و احسانش را یاد کنی و گفتار خیر در باره او منتشر کنی و میان خود و خدا سبحانه برایش دعاء خالص بکنی زیرا چون این کار را کردی او را در نهان و عیان قدردانی کردی و سپس اگر ت میسر شود باو عوض بدهی و گر نه در صدد آن باشی و خود را بر آن عازم کنی.

۲۸- و أما حق مؤذن اینست که بدانی تو را بیاد پروردگارت می آورد و بپهره ات دعوت میکند و بهترین کمک کاران تو است بر انجام فریضه ای که خدا بر تو واجب کرده و او را بر این خدمت بماند کسی که بر تو احسان کرده قدردانی کنی، تو اگر درکار خود درون خانه ات بدو بدینی نباید درکار او که برای خدا است بدین باشی و باید بدانی که او بی تردید يك نعمت خدا داده است و با نعمت خدا خوشرفتاری کن و خدا را در هر حال بر آن حمد کن، و لا قوة الا بالله.

۲۹- و أما حق پیشنماز اینست که بدانی ایلچی میان تو و خدا است و نماینده تو است بدرگاه پروردگارت او از طرف تو سخنگو است و تو از طرف او سخن نگوئی او برایت دعا کند و تو برای او دعا نکنی و او برای تو خواسته و تو برای او نخواستی، و مهم ایستادن برابر خدا و خواهش کردن از او را برایت کفایت کرده و تو برای او کاری نکردی اگر در اینها تقصیری باشد بگردن او است نه تو، و اگر گناهی کند تو شریک او نیستی و او را بر تو برتری نیست او خود را سپر تو کرده و نمازش را سپر نماز تو کرده و باید برای این قدرش را بدانی، و لا حول و لا قوة الا بالله.

۳۰- و أما حق همنشین اینست که او را بخوبی بپذیری و با او خوشامد بگوئی و در گفتگو با او بانصاف رفتار کنی و یکباره دیده از او برنگیری و قصدت از گفتن با او فهماندن او باشد و اگر تو رفتی و همنشین او شدی مختاری که هرگاه نمیخواهی برخیزی و اگر او آمده بر تو نشسته اختیار با او است و از جا برنخیز جز با اجازه او، و لا قوة الا بالله.

۳۱- و أما حق همسایه حفظ او است هرگاه در خانه نباشد و احترام او است در حضور و یاری و کمک با او است در هر حال عیبی از او و ارسی نکن و از بدی او کاوش منما که بفهمی و اگر بدی او را فهمیدی بی قصد و رنج باید برای آنچه فهمیدی چون قلعه محکمی باشی و چون پرده ضخیمی تا اگر نیزه ها دلی را برای یافتنش بشکافند بدان نرسند که بر آن پیچیده است، از آنجا که نداند بسخن او گوش مگیر، در سختی او را وامگذار و در نعمت بر او حسد مبر، از لغزشش در گذر و از گنااهش صرف نظر کن و اگر بر تو نادانی کرد بردباری کن و بمسالمت با او رفتار کن و زبان دشنام را از او بگردان. و اگر ناصحی با او دغلی کرد جلوگیری کن و با او بخوبی معاشرت کن، و لا قوة الا بالله.

۳۲- و أما حق رفیق و همصحبت اینست که تا توانی با او احسان کنی و اگر نتوانی لا اقل با انصاف باشی و او را باندازه ای که احترامت میکند احترام کنی و چنانکه ننگه می دارد نگاهش بداری، و در هیچ کرمی بر تو پیشدستی نکند و اگر پیشدستی کرد با او عوض بدهی و تا آنجا که شایدش در دوستی او کوتاهی مکنی، بر خود لازم دانی که خیر خواه و نگهدار و پشت و پناه او باشی در طاعت پروردگار او و کمک او بر خودش در اینکه قصد نافرمانی پروردگارش را نکند سپس بر او رحمت باشی و عذاب نباشی، و لا قوة الا بالله.

۳۳- و أما حق شریک اگر غایب باشد کار او را بکنی و اگر حاضر است با او برابر کار کنی و بنظر و رأی خود بدون مشورت او تصمیم نگیری و مالش را نگهداری و در آن کم یا بیش خیانت نکنی

زیرا بما رسیده است که دست خدا بر سر هر دو شریک است تا بهم خیانت نکرده اند، و لا قوة الا بالله.

۳۴- و أما حق مال و دارائی اینست که آن را نگیری مگر از راه حلال، و صرف نکنی مگر در جای حلال، و بیجا خرج نکنی و از راه درست آن را بجای دیگر نبری، و چون خدا داده آن را جز براه خدا و آنچه وسیله راه خدا است بکار نبری، و بکسی که بسا قدر دانی از تو نکند با نیاز خودت ندهی، و سزا است که در باره آن ترك طاعت خدا نکنی تا بجای تو میراث بماند برای دیگران، و کمک بوارث کنی که از تو آن را بهتر منظور دارد، در طاعت خدا بمصرف رساند، و غنیمت را او ببرد، بارگناه و افسوس و پشیمانی و عقوبت بدوش تو بماند، و لا قوة الا بالله.

۳۵- و أما حق بستانکار تو اینست که اگر داری باو پردازی و کارش را راه بیندازی و غنی و بی نیازش کنی و او را ندوانی و معطل نکنی زیرا رسول خدا (ص) فرموده نپرداختن توانگر بدهکاری خود را ستم است، و اگر نداری او را بخوشزبانی خوشنود کنی و از او بآرامی مهلت بخواهی و او را بخوشی از خود برگردانی و با اینکه مالش را بردی با او بد رفتاری نکنی زیرا این پستی است، و لا قوة الا بالله.

۳۶- و أما حق معاشر با تو اینست که او را نفریبی و با او دغلی نکنی و باو دروغ نگوئی و غافلش نسازی و گولش نزنی و برای او کارشکنی نکنی مانند دشمنی که برای طرف خود ملاحظه ای ندارد، و اگر بتو اعتماد کرد هر چه توانی برای او بکوشی، و بدانی که مغبون کردن کسی که بتو اعتماد کرده مانند ربا است، و لا قوة الا بالله.

۳۷- و أما حق طرفی که بتو ادعائی دارد اینست که اگر درست میگوید دلیل او را نقض نکنی و دعوت او را ابطال نکنی، و با خودت طرف شوی و برای او حکم کنی و بی شهادت شهود گواه او باشی زیرا که این حق خدا است بر تو، و اگر ادعای او باطل است با او نرمش کنی و او را بترسانی و بدینش قسم بدهی: و با تذکر بخدا از تندی او بکاهی و پر و ناروا نگوئی که تجاوز دشمن را از تو برنگرداند بلکه بگناه او گرفتار شوی و شمشیر دشمنی او باین سبب بر تو تیزگردد زیرا سخن بد شرانگیز است و سخن خوب شر برانداز است، و لا قوة الا بالله.

۳۸- و أما حق طرفی که باو دعوی داری اینست که اگر آنچه ادعا میکنی درست است در گفتگوی برای خروج از دعوی آرام باشی زیرا ادعا در گوش طرف کوبندگی دارد و دلیل خود را با نرمش باو بفهمانی با مهلت و بیان روشن و لطف کامل، و بسبب ستیزگی او با قیل و قال دست از دلیل خود برنداری تا دلیلت از دستت برود و جبران آن را نتوانی کرد، و لا قوة الا بالله.

۳۹- و أما حق کسی که با تو مشورت کند اینست که اگر نظر روشنی در کار او داری در نصیحت او بکوشی، و هر چه دانی باو بفهمانی و بگوئی که اگر بجای او بودی آن را بکار میبستی، و این برای آنست که از طرف تو مورد مهر و نرمش باشد زیرا نرمش وحشت را ببرد و سخت گیری انس را بوحشت کشاند، و اگر نتوانی باو نظری بدهی ولی کسی را بشناسی که اعتماد برآی او داری و برای مشورت خودت او را میپسندی وی را بدان رهنمائی کنی و ارشاد نمائی، و در باره او

- کوتاهی نکنی و از نصیحت او کم نگذاری و لا حول و لا قوة الا بالله.
- ۴۰- و أما حق کسی که بتو مشورتی دهد اینست که او را در رأی ناموافقی که بتو دهد متهم نسازی وقتی بدان تو را اشاره کند زیرا در مرحله نظریات مردم جور بچورند و اختلاف دارند و اگر در رأی او بدبینی داری مختاری ولی نبایدش متهم سازی در صورتی که أهل مشورت است و برای اینکه بتو نظر داده و بخوبی وارد شور شده باید از او تشکر کنی، و اگر بدلخواه تو رأی داد خدا را حمد کن و آن را از برادرت قدردانی کن، و در مقام باش که اگر روزی با تو مشورت کرد باو پاداش بدهی، و لا قوة الا بالله.
- ۴۱- و أما حق کسی که از تو نصیحتی جوید اینست که باندازه استحقاقش و تحملش باو اندرز دهی و از راهی وارد سخن شوی که بگوشش خوش آید، و باندازه عقلش با او سخن گوئی زیرا هر عقلی را يك نحو سخن باید که آن را بفهمد و درك کند و باید روش مهربانی باشد، و لا قوة الا بالله.
- ۴۲- و أما حق ناصح اینست که نسبت باو تواضع کنی باو دل بدهی و گوش فرا داری تا اندرز او را بفهمی، و سپس در آن تأمل کنی و اگر درست گفته خدا را بر آن حمد کنی و از او بپذیری، و نصیحت او را قدر بدانی، و اگر درست نگفته باو مهربان باشی و او را متهم نسازی و بدانی که در خیر خواهی تو کوتاهی نکرده جز اینکه خطا کرده مگر اینکه در نظر تو مستحق تهمت باشد که بهیچ سخن او اعتناء مکن در هر حال، و لا قوة الا بالله.
- ۴۳- و أما حق کبیر اینست که سن او را احترام کنی و اسلامش را تجلیل نمائی اگر از أهل فضیلت در اسلام باشد باینکه او را مقدم دانی، و با او طرفیت نکنی و در راه جلو او نروی و از او پیش نیفتی و باو نادانی نکنی و اگر بتو نادانی کرد تحمل کنی و او را گرامی داری برای حق مسلمانی و سن او، زیرا حق سن باندازه مسلمانیست، و لا قوة الا بالله.
- ۴۴- و أما حق خردسال مهرورزی باو است، و پرورش و آموزش و گذشت از او، و پرده پوشی و نرمش با او، و کمک او و پرده پوشی خطاهای کودکی او زیرا آن سبب توبه است، و مدارا کردن با او و تحریک نکردن او زیرا که این برشد او نزدیکتر است.
- ۴۵- و أما حق سائل اینست که اگر صدقه آماده داری باو بدهی، و نیاز او را بر طرف کنی و برای رفع فقر او دعاء کنی، و بخواست او کمک کنی، و اگر در صدق او شک کنی و او را متهم بدانی ولی بدان یقین نداری بسا که شیطان برایت دامی نهاده و میخواهد تو را از بهره ات باز دارد، میان تو و تقرب بیروردگارت حایل شود. او را بحال خود واگذار و بخوشی جواب کن و اگر هم با این حال باو چیزی بدهی کار بجائی است.
- ۴۶- و أما حق کسی که از او چیزی خواهند اینست که اگر چیزی داد با تشکر از او پذیرفته شود و قدردانی گردد، و اگر نداد او را بخوشی معذور دار و باو خوشبین باش و بدان که اگر دریغ کرد مال خود را دریغ کرده، و نسبت بمال خود ملامتی ندارد و اگر چه ظالم باشد زیرا انسان ظلوم کفار است.
- ۴۷- و أما حق کسی که وسیله شادی تو شده اینست که اگر مقصود او شادی تو بوده خدا را حمد کنی

و او را شکرکنی باندازه ای که سزد، و او را پاداش بدهی و در مقام عوض باو باشی، و اگر مقصود او نبوده خدا را حمدکنی و شکرکنی و بدانی که از اوست و او مایه شادی تو شده و او را بعنوان اینکه یکی از اسباب نعمت خدا برای تو شده دوست بداری، و خیر او را بخواهی زیرا اسباب نعمت ها برکت است هر جا باشند و اگر چه او قصد نداشته باشد، و لا قوة الا بالله.

۴۸- و اما حق کسی که از قضا بتو بدی کرده اینست که اگر عمدی کرده بهتر است از او درگذری تا کدورت ریشه کن شود، و با این گونه مردم بآداب رفتار کرده باشی زیرا خدا میفرماید (۴۱- الشوری) و هر آینه کسی که باو ستم شده و انتقام جوید مسئولیتی ندارد- تا آنجا که- این از کارهای پا بر جا و درست است- و خدا عز و جل فرموده (۱۲۶- النحل) اگرکیفر دادید بهمان اندازه باشد که زخم خوردید، و اگر صبرکنید و بگذرید برای صابران بهتر است، این در عمد است، و اگر بدی او تعمد نباشد با تعمد در انتقام باو ستم مکن تا او را عمدا بیدی عوض داده باشی برکار خطا و با او تا توانی نرمی و ملاحظت کنی، و لا قوة الا بالله.

۴۹- و اما حق اهل ملت تو بطور عموم حسن نیت و مهربانی بهمه و نرمش با کردارشان و تألیف قلب و اصلاح آنها است و تشکر از خوشکردارشان بخودش و تو، زیرا بخودش هم که خوبی کند بتو کرده چون از آزار تو خودداری نموده، و زحمت بتو نداده و خودش را حفظ کرده پس برای همه دعا کن و همه را یاری کن و از هرکدام نسبت بخود مقامی منظور دار بزرگتر را پدر خود بدان و خرد سال را فرزند و میانه حال را چون برادر و هرکدام نزد تو آمدند با لطف و رحمت از آنها دلجوئی کن و با برادرت بحقوق برادری رفتار کن.

۵۰- و اما حق اهل ذمه حکمش اینست که از آنها بپذیری آنچه را خدا پذیرفته، و آن ذمه و عهدهی که خدا برای آنها مقرر داشته بآن وفادار باشی و آنها را بدان حواله کنی در آنچه خواهند و بدان مجبورند و در معامله با آنها بحکم خدا عمل کنی و بمراعات اینکه در پناه اسلامند و برای وفاء بعهد خدا و رسولش بآنها ستم نکنی زیرا بما رسیده که فرمود: هرکه بمعاهدی ستم کند من طرف او و خصم او باشم، از خدا بپرهیز، و لا حول و لا قوة الا بالله.

این پنجاه حق است در گردنت که در هیچ حال از آنها جدا نتوانی بود و لازمست بر تو رعایت آنها و کوشش برای ادای آنها و استعانت از خدا جل ثناؤه بر این کار و لا حول و لا قوة الا بالله و الحمد لله رب العالمین.

منبع: تحف العقول